

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
**طِيبُ الْوَلَايَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ**  
 لِمَوْلَانَا، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 (50)

دوشنبه 07 - 02 - 1438؛ 17 - 08 - 1395؛ 07 - 11 - 2016

I. (حکمت 130، نسخه فیض الإسلام)

I. متن و ترجمه کلام امام- علیه السلام:

فیض الإسلام، قصار 130

وَ قَالَ- عَلَيْهِ السَّلَام- مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعًا لَمْ يُحْرَمْ أَرْبَعًا مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمِ الْإِجَابَةَ وَ مَنْ أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحْرَمِ الْقَبُولَ وَ مَنْ أُعْطِيَ الْإِسْتِغْفَارَ لَمْ يُحْرَمِ الْمَغْفِرَةَ وَ مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ لَمْ يُحْرَمِ الزِّيَادَةَ وَ تصدیق ذلك في كتاب الله تعالى قال في الدعاء ادعوني أستجب لكم و قال في الاستغفار وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا و قال في الشكر لئن شكرتم لأزيدنكم و قال في التوبة إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

[و فرمود:] هر که چهار چیز بخشیده شد، از چهار چیز محروم نشد. آن که دعا داده شد، از پذیرفته شدن محروم نشد، و آن را که توبه داده شد، از قبول گردیدن محروم نشد، و آن که غفران خواستن داده شد، از مغفرت محروم نشد، و آن که شکر داده شد از فرونی محروم نشد.

و تصدیق آن در کتاب خدای تعالی است، که در باره دعا فرمود، "ادعوني أستجب لكم" (مرا بخوانید تا پاسخ گویم شما را!) و درباره غفران خواستن فرمود، "و مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا" (و هر که کاری بد کند، یا بر خویشتن ستم ورزد، سپس از خدا غفران خواهد، خدا را غفور و رحیم یابد). و در باره شکر فرمود، "لئن شكرتم لأزيدنكم" (اگر شکر گزارید، می افزایم شما را). و درباره توبه فرمود، "إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا" (جز این نیست که پذیرفتن توبه بر خدا است برای آنان که زشتی انجام می دهند از روی نادانی، سپس توبه می کنند از نزدیک. پس خدا توبه می کند بر آنها، و علیم حکیم است)

I. شرح حکمت 130 (2)

1. مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعًا لَمْ يُحْرَمْ أَرْبَعًا: هر که چهار چیز بخشیده شد، از چهار چیز محروم نشد.

2. مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمِ الْإِجَابَةَ: آن که دعا داده شد، از پذیرفته شدن محروم نشد.

3. دعاء و اجابت و استحابت: خدای تعالی می فرماید:

وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (2:186 البقرة)  
 (و چون بندگانم درباره من از تو پرسند، من نزدیکم، جواب دهم دعای دعاکننده را چون مرا بخواند مرا. پس، باید استحابت نمایند مرا و ایمان آورنده من باشد که رشد یابند!)

محروم علامه طباطبایی در بخشی از تفسیر این آیه کریمه چنین می فرماید:

[نکات و دقایقی که در آیه شریفه بکار رفته و فرق بین دعا و سؤال]

این آیه در افاده مضمونش بهترین اسلوب و لطیف ترین و زیباترین معنا را برای دعا دارد.

اولاً: اساس گفتار را بر تکلم وحده (من چنین و چنانم) قرار داده، نه غیبت (خدا چنین و چنان است)، و نه سیاقی دیگر نظیر غیبت، و این سیاق دلالت دارد بر اینکه خدای تعالی نسبت به مضمون آیه کمال عنایت را دارد.

و ثانیاً: تعبیر فرموده به (عبادی بندگانم)، و نفرمود (ناس مردم) و یا تعبیری دیگر نظیر آن و این نیز عنایت یاد شده را بیشتر می رساند.

و ثالثاً: واسطه را انداخته، و نفرموده: (در پاسخشان بگو چنین و چنان) بلکه فرمود، "چون بندگانم از تو سراغ مرا می گیرند من نزدیکم."

و رابعاً: جمله: (من نزدیکم) را با حرف (ان) که تاکید را می رساند مؤکد کرده و فرموده: (فانی قریب) پس به درستی که من نزدیکم.

و خامساً: نزدیکی را با صفت بیان کرده و فرموده: (نزدیکم) نه با فعل، (من نزدیک می شوم) تا ثبوت و دوام نزدیکی را برساند.

و سادساً: در افاده اینکه دعا را مستجاب می کند تعبیر به مضارع آورد نه ماضی، تا تجدد اجابت و استمرار آن را برساند.

و سابقاً: وعده اجابت یعنی عبارت (اجابت می‌کنم دعای دعا کننده) را مقید کرد به قید (اذا دعان- در صورتی که مرا بخواند) با اینکه این قید چیزی جز خود مقید نیست، چون مقید خواندن خدا است و قید هم همان خواندن خدا است و این دلالت دارد بر اینکه دعوت داعی بدون هیچ شرطی و قیدی مستجاب است نظیر آیه، "ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ" (23:60 المؤمنون) [بخوانید مرا تا استجاب کنم شما را].

و این هفت نکته همه دلالت دارد بر اینکه خدای سبحان به استجاب دعا اهتمام و عنایت دارد. از طرفی در این آیه با همه اختصارش هفت مرتبه ضمیر متکلم (من) تکرار شده، و آیه‌ای به چنین اسلوب در قرآن منحصر به همین آیه است.

و کلمه (دعا) و (دعوت) به معنای این است که دعا کننده نظر دعا شده را به سوی خود جلب کند، و کلمه (سؤال) به معنای جلب فائده و یا زیادتر کردن آن از ناحیه مسئول است، تا بعد از توجیه نظر او حاجتش برآورده شود، پس سؤال به منزله نتیجه و هدف است برای دعا (مثل اینکه از دور یا نزدیک شخصی را که دارد می‌رود صدا می‌زنی، و می‌خوانی، تا روی خود را برگرداند، آن وقت چیزی از او می‌پرسی تا به این وسیله حاجت برآورده شود) پس این معنا که برای سؤال شد جامع همه موارد سؤال هست، سؤال علمی برای رفع جهل، و سؤال به منظور حساب و سؤال به معنای زیادتر کردن خیر مسئول به طرف خود، و سؤالهای دیگر....

### **[شرط استجاب دعا و اشاره به تقسیم دعا به غریزی (فطری) و زبانی]**

البته در اینجا نکته‌ای است که نباید از نظر دور داشت، و آن اینکه خدای تعالی وعده "أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ" خود را مقید کرده به قید "اذا دعان..."، و چون این قید چیزی زائد بر مقید نیست، می‌فهماند که دعا باید حقیقتاً دعا باشد، نه اینکه مجازاً و صورت آن را آوردن، آری وقتی می‌گوئیم: (به سخن ناصح گوش بده وقتی تو را نصیحت می‌کند)، و یا (عالم را در صورتی که عالم باشد احترام کن) منظورمان این است که آن نصیحتی را باید گوش داد که متصف به حقیقت خیرخواهی باشد. و آن عالمی را باید احترام کرد که حقیقتاً عالم باشد یعنی به علم خود عمل کند، جمله، "اذا دعان" نیز همین را می‌فهماند، که وعده اجابت هر چند مطلق و بی‌قید و شرط است، اما این شرط را دارد که داعی حقیقتاً دعا کند، و علم غریزی و فطریش منشا خواسته‌اش باشد، و خلاصه قلبش با زبانش موافق باشد، چون دعای حقیقی آن دعائی است که قبل از زبان سر، زبان قلب و فطرت که دروغ در کارش نیست آن را بخواهد نه تنها زبان سر، که به هر طرف می‌چرخد، به دروغ و راست و شوخی و جدی و حقیقت و مجاز.

**شیخ اکبر ابن عربی در فتوحات مکیه (ت، عثمان یحیی، ص 210-209) در ارتباط با تقدّم خدا بر عبد با استشهاد به این آیه کریمه چنین می‌فرماید:**

### **[محبّت رب سبقت دارد بر محبت عبد]**

بدان - ای دوست شفیق، باشد که خدا متولی گردد تو را با عنایتش! - که خدای تعالی در کتاب عزیز می‌فرماید، "فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ" (5:54 المائدة) (به زودی گروهی را می‌آورد که دوستشان می‌دارد و دوستش می‌دارند). پس، محبت خودش آنها را بیشتر آورد از محبت آنها او را. و فرمود، "أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانَ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي" (2:186 البقرة) (اجابت می‌کنم خواندن خواننده را هنگامی که بخواند مرا، پس باید استجابت کنند مرا)، اجابت نمودنش ما را هنگامی که بخوانیم او بیشتر آورد از اجابت ما او را هنگامی که بخواند ما را. و "استجابت" را از بندگان قرار داد، چرا که در آن مبالغه بیشتر است از "اجابت"، زیرا مانعی برای اجابت او - سبحانه - نیست، و فائده‌ای برای تأکید نیست، ولی انسان موانع دارد برای اجابت آنچه خدا می‌خواند او را سوی آن، و آنها هوی، و نفس، و شیطان، و دنیا هستند.

### **[و برپای داشتن نماز است، که نشان ملت است]**

برای همین، امر فرمود به استجابت، چه [باب] "استفعال" شدیدتر است در مبالغه از [باب] "إفعال"، و بسیار فرق است بین "استخراج" "اخراج". و برای همین، اکوان یاری می‌جویند از خدا در کارهایشان، ولی محال است که خدا استعانت خواهد از مخلوقی. خدای تعالی تعلیم فرمود ما را که بگویم، "وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ" (1:5 الفاتحة) از همین باب. برای همین، در این باب فرمود، "صِلْ! فَقَدْ تَوَيْتُ وَصَالِكَ!" (نماز گزار! عزم وصال تو کرده‌ام)، و مقدم داشت اراده خود را به همین خاطر، و فرمود، "نماز گزار!" پس، چون بکوشی در وصلت، آن عین وصلت اوست با تو. به همین خاطر، آن را نیت قرار داد، نه عمل. (پایان نقل)

قُلْ مَا يَدْعُوا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا (25:77 الفرقان)

(بگو: اعتنایی نمی‌داشت به شما پروردگارم اگر نمی‌بود دعای شما، تکذیب کردید، پس به زودی، ملازم گردد.)

یکی از آیاتی که درباره اهمیت دعاء بسیار مورد استشهاد قرار می‌گیرد این آیه کریمه است، در کتاب "ادب حضور" (ص 65)، که ترجمه "فلاح السائل و نجاح المسائل" سید ابن طاووس (متوفی 664 ق) است، چنین آمده است:

خداوند- جَلَّ جلاله- می‌فرماید، "قُلْ مَا يَعْزُبُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا" (25:77 الفرقان) (بگو: اگر دعایتان نبود، پروردگارتان چه اعتنایی به شما داشت، زیرا مسلمانان شما تکذیب نمودید، و لذا تکذیبتان همواره ملازم شما خواهد بود.)

خداوند در این آیه شریفه برای کسانی که دعا نمی‌کنند هیچ جایگاه و اهمیتی قرار نداده؛ بنا بر این، از این کلام فهمیده می‌شود که جایگاه و منزلت انسان در نزد خداوند- جَلَّ جلاله- به اندازه دعا کردن او، و ارزش او به قدر اهتمام به مناجات و خواندن اوست.

شاید کسی اشکال کند و بگوید: مراد از "دعا" در این آیه، "عبادت و پرستش خداوند" است ولی این درست نیست، بلکه حقّ همانی است که روایان مورد اعتماد از امامان و سروران ما روایت کرده‌اند که مقصود از "دعا" در این آیه، بدون کم و کاست همان دعایی است که در عرف شرع فهمیده می‌شود. (ترجمه فلاح السائل و نجاح المسائل، سیّد بن طاوس)

**مولی عبدالرزاق کاشانی نیز در تفسیر این آیه کریمه چنین می‌فرماید:**

یعنی اگر نمی‌بود طلب نمودنتان خدا را و ارادتتان، چیزی می‌بودید که بدان توجهی نمی‌شود، و ارزشی ندارد، مانند حشرات و خزندگان، چه انسان تنها وقتی انسان است و چیزی مورد اعتناء که از اصحاب اراده و طلب باشد، و خدای تعالی آگاه‌تر است.

بر اساس برداشت رایج از این آیه کریمه، چنین می‌فهمیم که خدای تعالی وجود و کمالات اولیه انسانی را به انسان، مانند دیگر آفریده‌ها بی‌هیچ درخواستی به آنها بخشیده است ولی آنان کمالات ثانوی خود را باید از راه دعاء و درخواست کسب کنند. البته، چنانچه خواهیم گفت، دعاء و درخواست مراتب و لوازم گوناگونی دارد.

در هر صورت، ریشه کلمه "يَعْبُؤُا" در اصل لغت به معنای آمادگی کامل برای پرداختن به امری، "عَبَاء" را نیز به خاطر آن که آخرین لباسی است که برای خروج و آمادگی حرکت به سوی مقصد می‌پوشاند به این نام خوانده‌اند. پس، بر مبنای برداشت رایج، معنای این آیه کریمه آن است که اگر درخواست و اراده و طلب شما نمی‌بود، خدا این چنین اهتمام به امر شما نمی‌ورزید. در این صورت، باید کمالات ثانوی، و یا رحمت خاصه مراد بوده باشد، که متوقف است بر درخواست استعدادی مخلوقات.

**عین القضاة همدانی در صدر نامه‌ای چنین آورده است (نامه های عین القضاة، ج 2، ص 364):**

[نامه نود و نهم]:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برادر أجل کامل الدوله و الدين- أطال الله بقاءه و وقفه لطلب السعادة القصوى و الكمال الأعلى-، مخصوص است به دعا و ثنای بسیار، و الله یسهل أسباب الملاقاة فضلا منه و کرما. نوشته عزیز او برسید، و از رسیدنش بسی شادی حاصل شد، و الله تعالی یجزیه خیرا إنه ولی ذلك. در اوقات، آن عزیز را یاد می‌دارم بدعا. أرجو که مستجاب بود.

الله الله! ما را فراموش نکند، الدعاء سلاح المؤمن، و لو لا الدعاء لکان ما کان، "قُلْ مَا يَعْزُبُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ" [25:77 الفرقان) (بگو: اعتنایی نمی‌داشت به شما پروردگارم اگر نمی‌بود دعای شما)، نصّ قرآن مجید است. اگر نه دعای من بودی بر شما، دیر بودی تا قدر لا ابالی دمار از جان شما برآوردی که مصطفی- صلی الله علیه و آله سلم- چنین می‌گوید، "لَا يَزِدُ النَّصَاءَ إِلَّا الدَّعَاءُ" [(ردّ نمی‌کند قضاء را مگر دعاء)]، "لَا يَزِيدُ فِي الْعُمْرِ إِلَّا الْبُرُّ" [(و در عمر نمی‌افزاید مگر نیکوکاری)]، و "دُعَاءُ الْمُؤْمِنِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْعَيْبِ مُسْتَجَابٌ" (دعای مؤمن برای برادرش در هنگام غایب بودن ردّ نمی‌شود)]. خصوصا دعای غایب، که دعوة المسافر لا تُرَدُّ [(دعای مسافر ردّ نمی‌شود)]. اگر وقتی بر سر تربت بزرگی رسد، ما را به دعا یاد دارد و بگوید: اللهم اجعله برحمتك ممن يخشاك، که فتوحی بزرگوار بود. هذا مضي.

برخی از مفسران مانند مرحوم طبرسی در مجمع البیان، و مرحوم علامه طباطبایی در المیزان، "دُعَاؤُكُمْ" را اضافه مصدر به مفعول خودش دانسته‌اند، به معنای "دعوت کردن شما"، و فاعل آن ضمیری است که بر می‌گردد به کلمه "رَبِّي" بر می‌گردد. در این صورت، منظور آن است که اگر به خاطر دعوت شما به خیر و صلاح و نجات شما نمی‌بود، خدای تعالی این چنین توجه نمی‌داشت به شما تا آنجا که این همه رسول، و امام، ولی و مرشد و راهنما برای شما قرار دهد علی رغم این همه آزار و آذیتی که از شما می‌بینند. این معنا دوم به ظاهرا بهتر است.

شاید این دعای خدا، که همان دعوت نمودن بندگان است به صلاح و رشدشان، در مقابل دعای بنده است خدا را. خدای تعالی می‌فرماید، "وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانَ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ" (2:186 البقرة) (و بندگانم چون او از تو پرسند درباره من، همانا من نزدیک هستم، اجابت می‌کنم خواندن خواننده را هنگامی که بخواند مرا، پس باید استجابت کنند مرا، و باید ایمان آورند به من باشد تا ایشان رشد یابند.)

**استاد، آیه الله جوادی آملی- مد ظله- در تفسیر این آیه کریمه چنین می‌فرماید:**

خب شما چیزی را فروگذار نکرديد که هر چه ما گفتيم شما به هم زديد تکذيب کرديد لذا در بخش پایانی که جمع‌بندی می‌کند می‌فرماید شما بی‌ارزشید چرا؟ برای اینکه شما ارزشتان در تصدیق سخنان ماست ولی هر چه ما گفتیم شما تصدیق نکردید

دیگر "قُلْ مَا يَعْبُؤُا" حالا این "مَا" یا "ما" استفهام انکاری است، یا نافیه است "عَبَأَ بِكُمْ"، یعنی با دید سنگین شما را نگاه بکند یا وزن نگاه بکند اعتنا بکند به شما خب به شما اعتنا نمی‌کند برای اینکه وزنی ندارید و زنتان در تصدیق است شما که "فَقَدْ كَذَّبْتُمْ"، حالا "لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ" این از باب اضافه مصدر به مفعول است یا اضافه مصدر به فاعل است اگر دعای شما نباشد ارزش ندارید یا اگر ذات اقدس الهی شما را بخواند بی‌ارزشید، این چنین نیست که اضافه "دعا" به "کُمْ" اضافه به فاعل باشد یعنی اگر شما خدا را بخوانید بی‌ارزشید، خیر! اگر او دستتان را نگیرد بی‌ارزشید اضافه به مفعول است یعنی "لَوْ لَا دُعَاءُ اللَّهِ أَيَاكُمْ" اگر او پیغمبر نفرستد هدایتتان نکند دین پیدا نکنید می‌شوید لا شیء نه اینکه اگر شما خدا را بخوانید، می‌شوید لا شیء. شما خودتان می‌خواهید خدا را بخوانید یا کسی شما را باید جذب بکند؟ اول از طرف ذات اقدس الهی باید شما را بخوانند تا حق حیات پیدا کنید وگرنه خودتان که خدا را نمی‌خوانید.

غرض این است که این اضافه به مفعول است نه اضافه به فاعل، گرچه اضافه به فاعل هم باز به يك وجهی قابل توجیه است، "قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُهُ أَيَاكُمْ"، اگر او شما را نمی‌خواند که وزنی نداشتید که پس و زنتان به این است که این امور را تصدیق کنید رابطه را حفظ بکنید ولی متأسفانه "فَقَدْ كَذَّبْتُمْ" حالا که "كَذَّبْتُمْ" پس بی‌وزنید همین عذاب الهی و کیفر تلخ الهی برای شما می‌شود لازم "فَسَوْفَ يَكُونُ" همین تکذیب که به صورت عذاب در می‌آید از شما دست‌بردار نیست چون در حقیقت همین عمل است که به این صورت در می‌آید.

4.

**اشاره:** چون خدای تعالی فرمود، "ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ" (23:60 المؤمنون) (بخوانید مرا تا استجابت کنم شما را)، انتظار استجابت دعاء می‌رود ولی بسیاری استجابت را نمی‌یابند، و از معنای این آیه کریمه پرسش می‌کنند. در پاسخ گاه گفته می‌شود که دعاء به حقیقت دعاء نبود چنانچه در بیان مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر آیه 186 سوره مبارکه بقره آمد، گاه گفته می‌شود دعاء سوي خدا نبود چنانچه **شیخ ابن عربی در فضی ایوبی فصوص الحکم فرمود (ترجمه):**

بنابراین، دانستیم که اگر بنده بخواند خدا را در کشف آسیب از خود، زبانی نرساند به صبرش، و او صابر بود، و نیکو بنده‌ای، چنان که خدای تعالی فرمود، "إِنَّهُ أَوَّابٌ" (17:38 ص) (او آوَاب بود) یعنی بسیار بازگردنده سوي خدا، نه سوي اسباب، ولی حق تعالی در آن هنگام کار می‌کند با سبب زیرا بنده بدان استناد دارد، چرا که اسباب زایل‌کننده یک امر بسیارند ولی مسبب عینی واحد است. پس بازگشت بنده به عین واحدی که زایل‌کننده است به توسط سبب آن درد و رنج را شایسته‌تر است از رجوع به سببی خاص، که چه بسا موافق نباشد با علم خدا در آن، و بگوید که "خداوند استجابت فرمود مرا" حال آن که او بخواند بود او را، و تنها میل کرده بود سوي سببی خاصی، که زمان و وقت اقتضای آن را نداشت. (پایان نقل) مرحوم سید جلال الدین آشتیانی در مقدمه خود بر "مصباح الهدایة إلى الخلافة و الولاية" امام خمینی- رضوان الله تعالی علیه- چنین آورده است (مقدمه، ص 83)

از آن جا که عارف کاشانی از اجله ارباب حق و یقین است و حضرت امام- قده- احترام خاصی برای آن عارف نامدار قایل‌اند، به توجیه کلام آن عارف بزرگ پرداختند، و آن را به معنایی که اکثر خواص از درک آن عاجزند، تا چه رسد به ارباب علوم آلیه، با لسان خاص در جمله‌ای کوتاه تفهیم فرمودند، که حق با هر موجودی از طریق "وجه خاص"، و "قرب وریدی"، و "تولیه" نیز ارتباط دارد، و مولانا جلال الدین رومی [؟] از آن به جهت "سبب سوزی" تعبیر کرده است:

از سبب سازیش من سودا بيم	وز سبب سوزيش سوفسطا بيم
از سبب سازيش من حيران شدم	وز سبب سوزيش سرگردان شدم

**مولانا دفتر اول مثنوي:**

پرورد در آتش ابراهيم را	ایمنی روح سازد بيم را
از سبب سوزيش من سودا بيم	در خیالاتش چو سوفسطا بيم

**مولانا دفتر سوم مثنوي:**

روزی بی‌رنج می‌دانی که چیست	قوت ارواح است و ارزاق نبیست
لیک موقوف است بر قربان گاو	گنج اندر گاو دان ای کنج‌کاو
دوش چیزی خورده‌ام ور نه تمام	دادمی در دست فهم تو زمام
دوش چیزی خورده‌ام افسانه است	هر چه می‌آید ز پنهان خانه است
چشم بر اسباب از چه دوختیم	گر ز خوش‌چشمان کرشم آموختیم
هست بر اسباب اسبابی دگر	در سبب منگر در آن افکن نظر
انبیا در قطع اسباب آمدند	معجزات خویش بر کیوان زدند
بی‌سبب مر بحر را بشکافتند	بی‌زراعت چاش گندم یافتند
ریگ‌ها هم آرد شد از سعی‌شان	پشم بز ابریشم آمد کش‌کشان
جمله قرآن هست در قطع سبب	عز درویش و هلاک بولهب
مرغ بابیلی دو سه سنگ افکند	لشکر زفت حبش را بشکند

پیل را سوراخ سوراخ افکند  
دم گاو کشته بر مقتول زن  
حلق ببریده جهد از جای خویش  
همچنین ز آغاز قرآن تا تمام  
کشف این نه از عقل کار افزا شود  
بند معقولات آمد فلسفی

سنگ مرغی کو به بالا پر زند  
تا شود زنده همان دم در کفن  
خون خود جوید ز خون پالای خویش  
رفض اسبابست و علت و السلام  
بندگی کن تا ترا پیدا شود  
شهسوار عقل عقل آمد صفی

### مولانا در دفتر پنجم مثنوی:

این سببها بر نظرها پرده هاست  
دیده‌ای باید سبب سوراخ کن  
تا مسبب بیند اندر لامکان  
از مسبب می‌رسد هر خیر و شر  
جز خیالی منعقد بر شاهراه

که نه هر دیدار صنعش را سزاست  
تا حجب را بر کند از بیخ و بن  
هرزه داند جهد و اکساب و دکان  
نیست اسباب و وسایط ای پدر  
تا بماند دور غفلت چند گاه

گاه نیز گفته می‌شود که اجابت غیر از قضاء حاجت است، و در فرق اجابت دعاء و قضای حاجت، چنین گفته می‌شود: اجابت حتمی است، و آن قول خدای تعالی است بدو، "لیبک عبدی"، و اجابت دعاء غیر قضاء حاجتی است که در دعاء خواسته شده است. قضاء حاجت إعطاء مراد و ایصال مراد است، و آن گاه در حال باشد، و گاه بعد مدتی، و گاه در آخرت، و گاه خیرش در چیز دیگری باشد.

و در حدیث آمده است که "دعوت مسلم ردّ نمی‌گردد مگر به خاطر یکی از این سه: یا آن که دعاء کرده است برای گناهی یا قطع رحمی، و یا آن که ذخیره می‌شود برای آخرتش، و یا آن که بر می‌گرداند از امر ناگوار را به قدر آنچه دعاء کرده است".

برای کسی که تعظیم مقام خدای تعالی می‌کند در دعاء، اجابت و لیبک او برتر است از قضای حاجت خود. دعاء و تقاضای حاجت، گاه بهانه‌ای باشد برای حرف زدن با خدا سبحان، و شنیدن لیبک او.

### شیخ ابن عربی در فضّ عیسوی فصوص الحکم نیز فرمود (ترجمه):

و اما محمدی بودنش، به خاطر واقع شدنش از محمد- صلی الله علیه و سلم- است در مکانی که واقع شد از او، که قیام فرمود بدان شبی کامل را که تکرار می‌فرمود آن را و عدول نمی‌کرد به غیر آن تا طلوع فجر، "إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ" (5:118 المائدة) (اگر عذاب فرمایی آنان را، آنان بندگان تو اند، و اگر غفران فرمایی برای آنان، تو خود همان عزیز و حکیمی.) و "هم" (آنان) ضمیر غایب است، چنان که "هو" (او) ضمیر غایب است چنانچه فرمود، "هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا" (48:25 الفتح) (آنان کسانی‌اند که کفر ورزیدند) به ضمیر غایب. پس غیب، پوشش است برای آنان از آنچه به مشهود حاضر اراده می‌شود. بنابراین، فرمود، "إِنْ تُعَذِّبُهُمْ" (اگر عذاب فرمایی آنان را) به ضمیر غائب، و آن عین حجابی است که آنان در آنند از حق.

.... پس سؤال نبی- علیه السلام- و اصرار ورزیدن او بر پروردگارش در مسئله شب کاملش تا طلوع فجر به تکرار آن برای درخواست اجابت بود، و اگر شنیده بود اجابت را در اول سؤال، تکرار نمی‌کرد. پس، حقّ عرضه می‌داشت بر او فصل‌هایی آنچه به سبب آن مستوجب عذاب شده بودند را، عرضه داشتنی مفصل، و در هر عرضه و عینی، می‌گفت به او، "إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ" (5:118 المائدة) (اگر عذاب فرمایی آنان را، آنان بندگان تو اند، و اگر غفران فرمایی برای آنان، تو خود همان عزیز و حکیمی.) پس، اگر می‌دید در آن عرض آنچه موجب تقدیم حقّ و برگزیدن پیشگاه او را می‌داشت [از آنها را]، دعای علیه آنان می‌کرد، نه برای آنان. پس، عرضه نفرمود بر او مگر آنچه را استحقاق آن را داشتند، که این آیه به دست می‌داد از تسلیم در برابر خدا، و قرار گرفتن در برابر عفو.

در حدیث آمده است که چون حقّ دوست داشته باشد صوت بنده‌اش را در خواندنش او را، به تأخیر افکند اجابت را از او تا تکرار کند آن را از جهت محبت به او، نه روی گرداندن از او. برای همین، اسم "الْحَكِيمُ" را آورد، و حکیم کسی است که اشیا را در جایگاهشان می‌نهد، و منحرف نمی‌گرداند آن را از آنچه حقایق آنها اقتضای آن را دارد با صفاتشان. بنابراین، حکیم علیم است به ترتیب. پس، او- صلی الله علیه و آله و سلم- به تکرار کردنش این آیه را بر دانشی عظیم بود از خدای تعالی. پس، هرکه تلاوت کند، این‌گونه تلاوت کند، وگرنه، سکوت بهتر است از آن. و هرگاه خدا موفق بدارد بنده‌ای را به سخن گفتن از امری، خدا موفق نمی‌گرداند او را بدان مگر آن که اجابت او را در آن، و برآوردن حاجتش را اراده کرده است.

پس، هیچ کس نباید کند شمارد آنچه را تضمین کرده است آنچه بر موفق شده است، و باید مواظبت کند مواظبت نمودنی هم چون رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- بر این آیه در جمیع احوالش تا بشنود با گوشش یا با شنوایی خود هر گونه که

خواهی، یا هر گونه که خدا اجابت را به تو بشنوایند. پس، اگر پاداش دهد تو را با سؤال زبانی، بشنویاند تو را به گوششت؛ و اگر پاداش دهد تو را با معنا، بشنویاند تو را با شنواییات.

**شیخ مؤیدالدین جندی در پایان این فصّ چنین می‌فرماید:**

این عبد می‌گوید: نیافتم افزون بر آنچه شیخ تفسیر فرمود این آیه را در مناجات محمدی عیسی، که حقّ تفسیر آن را به طور کامل اداء کرد، و تحریر فرمود با حُسن خبیرش تقریر آن را.

پس، حقیقت و ذات عباد الله همان قرقگاه منیع ربّ معزّ آنهاست، که احدی، غیر خود، را امکانی برای دست رسی بدان نگذاشته است. آنچه در ذات آنهاست از استعداد و قابلیت ذاتی فقط به مشیئت او- تبارک و تعالی- است، و احدی را در آن اختیار و تصرفی نیست.

پس، در پایان فصّ به بیان سرّی از اسرار همراهی اسم "الْحَكِيمُ" با اسم "الْعَزِيزُ" در "الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ" پرداخت، و سرّ استجابت دعاء بنده هر چند با تاخیر بوده باشد را یادآور شد، که خدای حکیم عالم به ترتیب و مصالح عباد است، و در چیزی را در بهترین و شایسته‌ترین حال و وضع قرار می‌دهد، و تاخیر تحقّق خواسته خود عین صلاح و خیر عبد است.

**مولانا، دفتر سوم مثنوی:**

بیان آنک الله گفتن نیازمند عین لبیک گفتن حق است

آن یکی الله می‌گفتی شیبی	تا که شیرین می‌شد از ذکرش لیبی
گفت شیطان آخر ای بسیارگو	این همه الله را لبیک کو
می‌نیاید یک جواب از پیش تخت	چند الله می‌زنی با روی سخت
او شکسته‌دل شد و بنهاد سر	دید در خواب او خضر را در خضر
گفت هین از ذکر چون وا مانده‌ای	چون پشیمانی از آن کش خوانده‌ای
گفت لبیکم نمی‌آید جواب	زان همی‌ترسم که باشم رد باب
گفت آن الله تو لبیک ماست	و آن نیاز و درد و سوزت پیک ماست
حیله‌ها و چاره‌جوییهای تو	جذب ما بود و گشاد این پای تو
ترس و عشق تو کمند لطف ماست	زیر هر یارب تو لبیک‌هاست
جان جاهل زین دعا جز دور نیست	زانک یارب گفتنش دستور نیست
بر دهان و بر دلش قفلست و بند	تا ننالند با خدا وقت گزند
داد مر فرعون را صد ملک و مال	تا بکرد او دعوی عز و جلال
در همه عمرش ندید او درد سر	تا ننالند سوی حق آن بدگهر
داد او را جمله ملک این جهان	حق ندادش درد و رنج و اندهان
درد آمد بهتر از ملک جهان	تا بخوانی مر خدا را در نهان
خواندن بی درد از افسردگی‌ست	خواندن با درد از دل‌بردگی‌ست
آن کشیدن زیر لب آواز را	یاد کردن مبدا و آغاز را
آن شده آواز صافی و حزین	ای خدا وی مستغاث و ای معین
نالهی سگ در رهش بی جذبه نیست	زانک هر راغب اسیر رمز نیست
چون سگ کهفی که از مردار رست	بر سر خوان شهنشاهان نشست